

تأملی بر برخی سروده‌های طبری سه‌شاعر طبری سرا براساس کتاب تاریخ طبرستان ۱۶۵

## تأملی بر برخی سروده‌های طبری سه‌شاعر طبری سرا براساس کتاب تاریخ

### طبرستان، اثر ابن اسفندیار

عارف کمرپشتی\*

محمدهادی خالقزاده\*\*

#### چکیده

تاریخ طبرستان از بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار معروف به ابن اسفندیار، کاتب آملی، یکی از کتاب‌های تاریخی محلی معتبر ایران است. نثر این کتاب مصنوع است و در سال ۱۳۲۰، به همت عباس اقبال آشتیانی تصحیح و منتشر شده است. در باب چهارم از مجلد اول، در شرح حال علما، زهاد، کُتاب، اطباء، شعرا و فلکیون سخن می‌گوید. شاعرانی مانند دیواره‌وز (مسته‌مرد)، باربد جریری طبری، قاضی هجیم، اصفهبد خورشید مامطیری و... در این بخش معرفی شده‌اند. این اشعار، قبلاً توسط دکتر محمد صادق کیا، در کتاب واژه‌نامه‌ی طبری که در سال ۱۳۲۷ از سوی انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده، ترجمه و شرح گشته است. دکتر کیا، هر جا که به معنی واژه یا عبارتی دست نیافته یا از آن مطمئن نبوده، علامت سؤال یا نقطه چین گذاشته است. این مقاله، شرح بعضی علامت‌های سؤال و نقطه چین واژه‌نامه‌ی طبری دکتر کیا است. در این مقاله، چند شعر از سه شاعر بزرگ طبری زبان مربوط به کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، به نام‌های دیواره‌وز (مسته‌مرد)، قاضی هجیم و اصفهبد خورشید مامطیری، شرح شده است. بنا بر این، پژوهش حاضر براساس کتاب تاریخ طبرستان از ابن اسفندیار (مجلد اول) و کتاب واژه‌نامه‌ی طبری از دکتر کیا نوشته شده است.

**واژگان کلیدی:** تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، قاضی هجیم، دیواره‌وز، اصفهبد خورشید مامطیری، واژه‌نامه‌ی طبری.

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل.

aref.kamarposhti@gmail.com

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج.

asatirpars@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۴

## ۱. مقدمه

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، معروف به ابن اسفندیار کاتب، پدر تاریخ نویسی مازندران است. وی کتاب خود را در سال ۶۱۳ نگاشته است. این اثر دو مجلد است که به همت مرحوم عباس اقبال آشتیانی، در سال ۱۳۲۰ تصحیح و چاپ شده است. مجلد اول، از نظر دشواری و فنی بودن، بر مجلد دوم برتری دارد و نشانه‌هایی از نثر مصنوع در آن دیده می‌شود. قسمت‌نخست از مجلد اول که از ابتدای بنیاد تاریخ طبرستان آغاز می‌شود، از چهار باب تشکیل شده که در باب چهارم، از علما، زهاد، کُتاب، اطباء، شعرا و فلکیون سخن به میان آمده است. در ادامه‌ی این مقاله، بعضی اشعار سه تن از شاعران بزرگ طبری زبان مازندران نقل و بررسی می‌شود. این سه شاعر عبارت‌اند از: ۱. دیواره‌وز (مسته‌مرد)؛ ۲. اصفهبد خورشید مامطیری؛ ۳. قاضی هجیم.

زبان مازنی، ادبیات کهن و شایانی دارد که متأسفانه بیشتر آثار آن زبان تا دوری صفویه، که دیوان امیر پازواری از همین زمان به جا مانده، از میان رفته است. البته یک نسخه از مقامات حریری نیز به طبری ترجمه شده که خوش‌بختانه از اواخر قرن ۶ به یادگار مانده است. میکروفیلم این نسخه‌ی خطی، به شماره ۲۴۸۷ و به تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۳۰، در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی ثبت شده است. به نظر می‌رسد همان طور که روی اولین صفحه‌ی آن نوشته شده است، این نسخه ترجمه‌ی مقامات حریری به زبان گیلکی باشد نه مازنی. از باوندنامه که تاریخ منظوم طبرستان بوده و مرزبان‌نامه و نیکی‌نامه که دیوان شعر اصفهبد مرزبان بن رستم بوده، چیزی باقی نمانده است. علاوه بر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ابیات پراکنده‌ای از این زبان، در تاریخ رویان اولیاءالله آملی و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی باقی مانده است. بزرگ‌ترین آثاری که به زبان مازنی سروده شده و بر جای مانده است، ابتدا دیوان اشعار امیر پازواری است که احتمال دارد شاعر عصر صفویه باشد و بعد از آن، کتاب نصاب طبری امیر تیمور قاجار ساروی است که به شیوه‌ی نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی سروده شده و حدود ۸۲۳ واژه‌ی مازنی در آن به فارسی ترجمه شده است.

تأملی بر برخی سروده‌های طبری سه شاعر طبری سرا براساس کتاب تاریخ طبرستان ۱۶۷

تلاش گرانسنگ دکتر صادق کیا در نگارش واژه‌نامه‌ی طبری بر هیچ‌کس پوشیده نیست. این اثر از اولین منابع این زبان به حساب می‌آید. مقاله‌ی حاضر، براساس دیدگاه‌های وی نوشته شده و در واقع ادامه‌ی نظرهای ایشان در کتاب ارزشمند واژه‌نامه‌ی طبری است که در سال ۱۳۲۷، از سوی انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.

## ۲. شرح حال و شعر سه شاعر طبری سرا

### ۱.۲. دیواره‌وز (مسته‌مرد)

دیواره‌وز از شاعران سده‌ی ۴ است. شرح حالش در تاریخ طبرستان این‌گونه آمده است: «این هر دو لقب (دیواره‌وز و مسته‌مرد) را سبب آن بود که از تبرستان به بغداد شد تا به خدمت شهنشاه عضدالدوله‌ی دیلمی رسد و چنان که رسم است: أَلْفَقِيَهُ يَلْتَفِتُ إِلَى الْفَقِيهِ، پیش «علی پیروزه» (شاعر مازندرانی‌زبان دربار عضدالدوله‌ی دیلمی) فرود آمد و حال و غرض خویش با او در میان نهاد. علی پیروزه، چون عذوبت و سلاست سخن او بدید و دانست که عضدالدوله با کمال فضل است، به سخن او فریفته شود و نقصانی به مرتبه‌ی قربت او (علی پیروزه) راه یابد، او را به عشوه می‌داشت که حضرت بس بزرگ است و امثال تو را بی‌سابقه‌ی معرفت و شناخت به دیری و فرصت و مدت، کار توان ساخت تا مگر شاعر تبری را از غربت ملال گیرد و از او (علی پیروزه) اجازت طلبد و بازگردد. چون ماه‌ها بر این گذشت و غیرت و حسد هم‌شهری بدانست، روزی که عضدالدوله به نشاط شراب به بعضی از حدائق مجلس خلوت ساخته بود رفت (دیواره‌وز) به حصار باغ دوید و آهسته، از آن جانب به زیر افتاد و در میان گلبنان و درختان، متواری بنشست تا مجلس به نیمه رسید و قوآد و سرهنگان پراکنده به باغ و گوشه‌ها می‌رفتند. یکی را چشم بر او افتاد و بگرفت و به لت و سیلی از او پرسید که راست بگو! تو کیستی و سبب این دلیری از چیست؟ شاعر از زخم فریاد برآورد و زنه‌ار خواست.

آوازه به سمع عضدالدوله رسید. پرسید. جواب گفتند. فرمود: «این شخص را پیش من آرید.» چون تقبیل بساط یافت، قصه‌ی خویش و علی پیروزه عرض داشت و قصیده‌ای که انشا کرده بود، برخواند. عضدالدوله، از قوت سخن و طراوت معانی آن شگفت ماند و گفت: «دروغ می‌گویی! از مثل تو، این سخن عجیب است.» و به جوانب نظر افکند تا چنان که عادت او بود، به بدیهه تشبیه چیزی فرماید. قضا را کنیزکی مطربه نشسته بود و جامه‌ی ابریشمین کبود پوشیده و آستین جامه، بر روی بازگرفته. شاعر را گفت اگر این قصیده منحول نیست، صفت این کنیزک بکند. می‌گوید [به طبری]:

وادم گته دیم ای مردمون وشاین	کوو سدره نیله بدائو آین
ای خیری خوبی داوستی وراآین	خیری نهون کرد و نرگس نماین
ای دریا و نیمی و نیومه آین»	گویی خوره شی باین و بومداین

(ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۳۸-۱۳۹).

شاید بتوان بیت‌های زیر را، به این شکل آوانویسی کرد:

kuvo sodre nile bedâo ?âyen  
 vâdim gate dim ?i mardemun vošâyen  
 xiri nihon kard-o-narges nomâyen  
 ?ey xiri xubi dâvesti varâyen  
 gui xureši be in-o- bomedâyen  
 ?ey daryâ va nimi va niyume ?â ?âyen

دکترکیا ایبات فوق را این‌گونه ترجمه کرده است:

دختره سدره نیلی به آواز (؟) آیان با صورت، صورت بزرگ از مردمان پوشان؟  
 خیری پنهان کرد و نرگس نمایان از خیری خود است (؟) به آستین پوشان (؟)  
 گویی خورشید به این بوم است آیان از دریا نیمی (؟)...(؟، کیا، ۱۳۲۷: ۲۲۶).

در توضیح بیت اول شعر مسته‌مرد، نکته‌هایی شایان ذکر است و آن این که کلمه‌ی اول از بیت اول (کوو) را می‌توان به معنی دختر گرفت؛ همان معنایی که تاکنون از این کلمه کرده‌اند. دکترکیا بر این باور است که این کلمه، شاید «کوو» یا «کود» یا «کور»

تأملی بر برخی سروده‌های طبری سه شاعر طبری سرا براساس کتاب تاریخ طبرستان ۱۶۹

باشد که در گویش گیلانی به معنی دختر است یا شاید «گر»+ «و» باشد، به معنی دختر به سدره نیلی. (کیا، ۱۳۲۷: ۲۲۶)

مرحوم بهار بر این باور است که کوو یا «کو» باید مصحّف کلمه‌ی کیژه باشد که امروز مردم طبرستان «کیجا» می‌گویند و آن مصغّر واژه‌ی «کن» است که در پهلوی به معنی «زن» و مصغّر آن کنیزک است که اکنون کنیزک می‌گویند. (بهار، ۱۳۷۱: ۱۱۱)

به نظر می‌رسد «بدادا» اگر «بر تن کرده» معنی شود، به جای آواز (کیا، ۱۳۲۷: ۲۲۶)، معنی بیت درست‌تر خواهد شد؛ یعنی «دخترک، لباس نیلی بر تن کرده است و می‌آید.» «آیان» در واژه‌نامه‌ی طبری و «می‌آید» در این مقاله با متن تاریخ طبرستان تناقض دارد؛ زیرا در تاریخ طبرستان آمده است: «قضا را، کنیزکی مطربه نشسته بود» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۳۸) مگر این که بدیهه‌گویی مسته‌مرد و قافیه‌سازی با کلمه‌هایی مانند وشاین، وراین و...، جواز به‌کاربردن این فعل باشد.

در بیت دوم، منظور از خیری، چهره‌ی کنیزک است. همان گونه‌که ابن اسفندیار گفته است: «آستین جامه به روی، باز گرفته» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۳۸) و دیواره‌وز نیز در توصیف او آورده که صورت خود را پوشانده و چشمانش پیدا بود. درواقع کنیزک آستین جامه را بر چهره‌ی خود گذاشته و آن را مخفی کرده بود. می‌توان گفت که این بیت، مکمل معنی مصراع دوم از بیت اول است، آنجا که می‌گوید: با چهره‌ای بزرگ که از مردمان پنهان می‌کند.

در مصراع چهارم، این صورت (خیری) زمانی زیباست که آستین را از رویش بردارد. ابدال حرف «ب» به «و» در زبان طبری فراوان است؛ مثل باد= وا vâ، برف= ورف varf، و... . به نظر می‌رسد «وراین»، بهتر است به «برگیرد» یا «بردارد» ترجمه شود. شاعر نمی‌خواهد بگوید صورت پوشانده زیباست؛ چرا که از مخفی شدن صورت، در مصراع سوم سخن گفته است و بازگفتن چندان معقول نمی‌نماید بلکه می‌خواهد بگوید این صورت، زمانی زیبایی‌اش کامل است که آستین از آن برداشته شود. بدین ترتیب

معنی بیت سوم بهتر دریافت می‌شود و مصراع دوم از بیت سوم تا حدی به واقعیت شعر مسته‌مرد نزدیک‌تر می‌گردد.

معنی بیت سوم چنین است: گویی خورشید به این مرز و بوم می‌آید. این مصراع تشبیه رخ کنیزک است به خورشید از لحاظ درخشندگی. در مصراع دوم از بیت سوم، صورت پوشیده با آستین (یک نیمه‌اش) به دریا تشبیه می‌شود و وجه شبه نیلی و کبودی آن است. اگر کلمه‌ی «و نیمی» از یک سو «به نظر آمد» یا «به نظر می‌آید» ترجمه شود و از سویی برخلاف نظر دکتر کیا که «واو» را به دریا چسبانده (دریاو)، در آن ابدال حرف واو به ب باشد، مشکل این بیت تاحدی حل خواهد شد.

قبل از معنی کردن این بیت باید یادآور شد که در فرهنگ عامه‌ی مازندران، نوعی بازی هست که بین دو نفر انجام می‌شود، به نام «مره و نما» (*âmere venem*)، یعنی به نظر من آمد. یکی از دو نفر به قید قرعه آغازگر بازی است. چیزی را در اطراف خود می‌بیند و به طرف مقابل می‌گوید: «مره و نما» یعنی به نظر من آمد. طرف مقابل می‌پرسد: «چه چی و نما؟» (*če či venemâ*). بعد از آن نفر اول نشانه‌های چیزی را که دیده است به طرف مقابل می‌گوید و نفر دوم با فهمیدن نشانه‌ها، به دنبال آن چیز می‌گردد. اگر نتوانست پیدا کند به نفر اول یک امامزاده می‌بخشد و نفر اول نیز آن شیء را به او نشان می‌دهد. غرض از آوردن این بازی، کلمه‌ی و نیمی بود. با وجود این گمان‌ها، معنی مصراع دوم از بیت سوم چنین خواهد شد:

این صورت کنیزک، یک نیمه‌اش دریا (به دلیل چادر کبودی که بر آن پوشانده بود) و نیمه‌ی دیگرش، آئینه (به دلیل نمایان بودن و نپوشاندنش) است.

در تاریخ طبرستان، آشکارا، چنین آمده است: « [عضدالدوله] به جوانب نظر افکند تا چنان که عادت او بود، بر بدیهه تشبیه چیزی فرماید.» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۳۸).

تأملی بر برخی سروده‌های طبری سه‌شاعر طبری سرا براساس کتاب تاریخ طبرستان ۱۷۱

## ۲.۲. قاضی هجیم (زاهد و عالم سده‌ی پنجم)

چیزی از او در تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار نیامده است، فقط در ذکر اولیا و زهاد طبرستان درباره‌اش چنین سخن به میان آمده است: «قاضی هجیم، زاهد و عالم، تربت بر در مشهد مقدس آل رسول‌الله، به محله‌ی عوامه کوی دارد.» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۳۱).

در این کتاب، قصیده‌ای با مطلع زیر از وی نقل می‌شود که خطاب به یکی از علماست:

اي به فرهنگ و علم دريا      ليس ما را به جز تو همتا  
این قصیده ۷۸ بیت دارد و از آیات و احادیث و جمله‌های عربی پر است. در واقع، این قصیده ملمّع‌گونه است. کلمه‌های فارسی و عربی و طبری، بسیار خوب در کنار هم چیده شده‌اند و زیبایی خاصی به شعر قاضی هجیم بخشیده‌اند. برای نمونه دو بیت آورده می‌شود:

هر که می‌دوسته ای من این پرسي      یو من اسا بشر و جنبا و  
هر که می‌دشمنه آمل بهلي      واري واوازکـو و انکـا و  
گویی خوره شی باین و بومداین      اي دریا و نیمی و نیومه ا آین»  
شاید بتوان این دو بیت را، بدین‌گونه آوانویسی کرد:

harke mi doste ?i men ?in pors  
yu man ?esâ bařar va jonbâu  
?Har ke mi dořmene ?âmol beheli  
vâri vâ vâzekovo ?ankâu

دکترکیا بیت‌ها را این‌گونه ترجمه کرده است: «هرکه دوست من است، از من این پرسد: باشد مانند من بشر و جنبنده (؟) هر که دشمن من است، آمل بهلد... تا داکوه و لنگا.»

(کیا، ۱۳۲۷: ۲۳۳)

در ترجمه‌ی بیت اول بهتر بود علامت سؤال را برمی‌داشت؛ زیرا ترجمه کامل است، مگر این‌که در لفظ «آسا» âsâ ایهامی وجود داشته است. این کلمه در این‌جا به معنی شباهت به‌کار رفته و حرکت‌گذاری هم نشده است و معلوم نیست آسا است یا اسّا esâ، به معنی اکنون. کلمه‌ی «واری» در بیت دوم به معنی مانند است. اکنون واوازکوه، داکوه و انکا، لنگا نامیده می‌شود. رابینو، در سفرنامه‌ی مازندران و استرآباد می‌نویسد: «داکوه و لنگا، جزء تنکابن است و مردم لنگا، تابستان به داکوه می‌روند.»

(کیا، ۱۳۲۷: ۲۳۶)

«گویا داکوه، دراصل دارکوزین بوده که نام قومی از گروه آماردها بوده است که تحریف شده. اکنون به‌صورت داکوه، نام کوه و بیلاق معروف نشتای تنکابن تغییر یافته است.» (یوسفی‌نیا، ۱۳۷۱: ۳۶)

مصراع دوم از بیت دوم، تشبیه و تمثیلی است برای روشن‌شدن مفهوم مصراع اول. به‌نظر می‌رسد معنی بیت دوم چنین باشد:

همان‌گونه که مردم، لنگا (انکای قدیم) را رها می‌کنند و به داکوه (بیلاق فعلی مردم لنگا) می‌روند، هرکس که با من دشمن است آمل را رها کند؛ یعنی من در آمل هستم و کسی که نمی‌تواند وجودم را تحمل کند از این شهر برود.

### ۳.۲. اصفهبد خورشید بن ابوالقاسم مامطیری

از زندگی و احوال اصفهبد خورشید بن ابوالقاسم مامطیری اطلاع چندانی وجود ندارد و آنچه از این شاعر در تاریخ طبرستان آمده بسیار اندک است در این کتاب، در شرح حال شاه غازی رستم بن علی بن شهریار بن قارن چنین آمده است: «و چنین شنیدم که کیکاوس استندار چون خواست که درو (شاه‌غازی رستم بن علی بن شهریار)



تأملی بر برخی سروده‌های طبری سه‌شاعر طبری سرا براساس کتاب تاریخ طبرستان ۱۷۳

عصیان کند، با قاضی ولایت خویش مشورت کرد. او را بر آن دلیری رخصت داد تا شاه غازی به رویان شد و کران تا کران ولایت آتش فرمود کشید. اصفهید خورشید بن ابوالقاسم مامطیری در این باره می‌گوید به طبری:

تدبیر کرده کادی کی کوشک بسوجن      اوینی که سی کوشک پرنده تا بلوجن

نون کشور بوین سوجن کهون اورجن      تدبیرگر کادی، دیو هارموجن

(ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۰۸)

شاید بتوان این بیت‌ها را، چنین آوانویسی کرد:

tadbir karde kâdi ki kušk-e-basujen .

?uni ke si kušk perende tâ belujen

nun kešvar bavın sujene kehun ?avrujen.

tadbirgar kâdi dir hâremujen.

دکتر کیا این‌گونه ترجمه کرده است:

تدبیر کرده قاضی که کوشک بسوزند،

آنکه کوشک خود او پر بوده (؟) تا بروزن

اکنون کشور ببین سوزان، جهان افروزدن

تدبیر کرده قاضی ... (کیا، ۱۳۲۷: ۲۲۹)

مصراع دوم از بیت اول، جمله‌ی معترضه‌ای است که شخصیت قاضی را به خوانندگان معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد که شاعر با این جمله می‌خواهد مخاطب را برای شنیدن مصراع چهارم آماده کند که طنز و طعنه‌ی گزنده‌ای خطاب به قاضی است. به احتمال زیاد کلمه‌ی «هارموجن» (hârmujen)، شکل کهن‌تر کلمه‌ی «هامتن» (hâmeten) است به معنی رفتار کردن، جنیدن و... به سبب همین فعل است که این مصراع، طنز گزنده‌ای شده به قاضی که کیکاووس استندار را، علیه ملک‌غازی رستم بن علی بن شهریار بن قارن به حمله واداشت و در نتیجه کیکاووس شکست خورد.

با توجه به مطالبی که گذشت، معنی مصراع چهارم چنین خواهد شد:

قاضی چاره‌اندیش بسیار دیر جنبید (دیر چاره اندیشید).

تدبیرگر یا تدبیرگر، صفت کادی (قاضی) است. برخلاف زبان فارسی در دستور زبان مازنی، صفت مقلّم بر موصوف می‌آید؛ نظیر کِلِفْت چو (kelefte ču)، یعنی چوب کلفت یا نازک رسن (nâzeke rasen)، یعنی ریسمان نازک یا سیوچش کیجا (siu čes kijâ)، یعنی دختر سیاه‌چشم.

با توجه به روشن شدن شخصیت قاضی، طنز و طعنه‌ی مصراع چهارم نمود پیدا می‌کند.

### ۳. نتیجه‌گیری

نتیجه‌ی بحث‌های بالا در خود مباحث موجود است ولی اگر نیازی به نتیجه‌گیری مستقل باشد، می‌توان گفت که با توجه به ویژگی‌های زبان طبری که هنوز در این زبان برخی واژه‌ها به سان فارسی قدیم تلفظ می‌شوند (مانند «ورف» به شکل برف، «واد» باد، «ونما» بنما و ...) لازم است در بررسی سروده‌های سه شاعر طبری سرا (دیواره‌وز، قاضی هجیم و اصفهد خورشید مامطیری) و برای رفع ابهامات موجود در این ابیات، این ویژگی زبان طبری را در نظر بگیریم. با این شیوه و با دقت مجدد در درست خواندن کلمات طبری ابیات، چنان که در اصل مقاله بدان اشاره شد، بخش‌های دیگری از این ابهامات مرتفع می‌گردد.

### کتاب نامه:

۱. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کلاله‌ی خاور.
۲. بهار، محمدتقی (۱۳۷۱)، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، تهران: جیبی.
۳. جوادیان کوتنایی (۱۳۷۵)، محمود، نوح (سروده‌های تبری)، تهران: معین.
۴. دهخدا، علی‌اکبر، بی‌تا، لغت‌نامه، تهران: سیروس.
۵. رابینو، یاسنت لویی (۱۳۸۳)، سفرنامه‌ی مازندران و استرآباد، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. صمدی، حسین (۱۳۷۲)، کتابنامه‌ی مازندران، ساری: سازمان برنامه‌وبودجه‌ی استان مازندران.
۷. کیا، محمدصادق (۱۳۲۷)، واژه‌نامه‌ی طبری، تهران: دانشگاه تهران.
۸. مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۸)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به‌تصحیح محمدحسین تسبیحی، تهران: شرق.
۹. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
۱۰. یوسفی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۷۱)، تاریخ تنکابن، محال ثلاث، تهران: قطره.